

## **How to Talk about Nothing: Definability and Versions of Philosophical Nihilism**

**Ahmad Ebrahimipour\***

PhD of Philosophy of Art, Faculty of Law, Theology and Political Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

### **Abstract**

Nihilism means the belief in nothingness, the preference of nothing for being, and the fundamental negation of an aspect of human cognition or value. But how can one argue in philosophy about something that is allegedly non-existent? To answer this question, we need to answer more detailed questions, such as how nihilism can be defined and how much providing a definition helps to understand nihilism?

In what ways can nihilism be divided? Also, according to the definitions and types of nihilism, what are the strengths and weaknesses of the Persian equations of nihilism? Nihilism can be divided into pre-Nietzschean and post-Nietzschean history, active and passive approach, individual and social extent, and cognitive and value-based context. In all these divisions, nihilism is negating, so its definitions are also descriptions of "how to say no" or "to what say no". But all theories that have radically rejected their earlier ideas are relatively nihilist and at the same time "may" be considered positive in relation to their later ideas. So we can say generally that nihilism is opposed to metaphysics, and specifically is opposed to any philosophy, nihilism of that philosophy. But nihilism is not just an independent way of thinking, that's a way to examine metaphysics and any other philosophy. Nihilism also questions the obviousness of philosophy itself; the obviousness of that we must have answers to the questions in our minds; it questions the question. Our questions are not necessarily answerable, they are not necessarily meaningful questions at all.

**Keywords:** nihilism, negation, meaninglessness, absurd, Nietzsche.

---

\* ahmadebrahimipur@gmail.com

نشریه علمی متافیزیک (نوع مقاله پژوهشی)

سال سیزدهم، شماره ۳۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۰ بازنگری: ۱۴۰۰/۴/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۱۳

صص: ۱۴۷ - ۱۳۱

Doi: <http://dx.doi.org/10.22108/mph.2021.126897.1261>

## چگونه درباره هیچی حرف بزیم: تعریف‌پذیری و تقسیم‌بندی‌های پوچ‌گرایی فلسفی

احمد ابراهیمی‌پور\*

دکترای فلسفه هنر، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

ahmadebrahimipur@gmail.com

### چکیده

نیهیلیسم یا پوچ‌گرایی فلسفی، به معنی باور به عدم، ترجیح‌دادن نیستی به هستی، و درکل نفی بنیادین جنبه‌ای از شناخت‌ها یا ارزش‌های انسانی است؛ اما چگونه می‌شود در فلسفه درباره چیزی بحث کرد که ادعا می‌شود نیست؟ برای پاسخ به این سؤال باید به سؤالات جزئی‌تری پاسخ داد؛ اعم از اینکه چگونه می‌توان پوچ‌گرایی را تعریف کرد و ارائه تعریف تا چه حد به شناختن پوچ‌گرایی کمک می‌کند؟ پوچ‌گرایی را به چه روش‌هایی می‌توان تقسیم‌بندی کرد؟ همچنین، باتوجه به تعاریف و انواع پوچ‌گرایی، معادل‌های فارسی پوچ‌گرایی چه نقاط ضعف و قوتی دارند؟ پوچ‌گرایی را می‌توان براساس تاریخ به قبل و بعد از نیچه، براساس رویکرد به فعال و منفعل، براساس وسعت به فردی و اجتماعی، و براساس زمینه بحث به شناختی و ارزشی تقسیم کرد. در همه این تقسیمات، پوچ‌گرایی نفی‌کننده است؛ پس تعریف‌هایش هم توصیفاتی هستند درباره «چگونه نه گفتن» یا «به چه چیزی نه گفتن». همه نظریه‌هایی که تفکرات پیشین خود را از ریشه نفی کرده‌اند، به‌طور نسبی پوچ‌گرایانه هستند و درعین حال «ممکن است» نسبت به اندیشه‌های متأخر خود، ایجابی تلقی شوند. پس به‌طور کلی درمقابل متافیزیک، پوچ‌گرایی قرار گرفته است و به‌طور نسبی درمقابل هر فلسفه‌ای، پوچ‌گرایی آن فلسفه؛ اما پوچ‌گرایی فقط یک طرز فکر مستقل نیست؛ بلکه روشی برای آزمودن متافیزیک و هر فلسفه دیگر است. پوچ‌گرایی بدیهی بودن خود فلسفه را هم به پرسش می‌کشد؛ اینکه برای کلی‌ترین سؤالات ذهن ما باید پاسخی وجود داشته باشد؛ یعنی پرسش را به پرسش می‌کشد. سؤالات ما لزوماً پاسخ‌دانی نیستند؛ اصلاً لزوماً سؤالات معناداری نیستند.

واژگان کلیدی: پوچ‌گرایی، نیهیلیسم، نفی، معنا‌باختگی، ابزورد.



## ۱- مقدمه

ما همیشه درباره «چیزی» حرف می‌زنیم؛ اما چگونه می‌شود درباره هیچی حرف بزنیم؟ به خصوص وقتی بعضی فلاسفه به ما می‌گویند که چیزی فقط می‌تواند براساس هیچی درک شود، یعنی هستی فقط می‌تواند براساس نیستی درک شود، یا اینکه می‌گویند بدون عدم، وجود نیست، یا اینکه همه چیز هیچ است و یا اصلاً اینکه هیچی بهتر از چیزی است.

مثلاً امیل چوران، فیلسوف رومانیایی می‌گوید: «همه چیز بی‌اساس و خالی از معناست» و هر بار که این جمله را می‌گویم احساس خوشبختی می‌کنم (سیوران، ۱۳۹۷: ۶۴). هگل می‌گوید: «وجود، امر ضروری نامتعیین، در واقع هیچ است و هیچ فرقی با عدم ندارد»<sup>۱</sup> (Hegel, 2010: 59). کیرکگور نیز می‌گوید: «تنها برای [موجود] فانی است که چیزی بهتر از هیچی است. آنجا که بحث فناپذیری در میان باشد، هیچی بهتر از چیزی است»<sup>۲</sup> (Kline, 2017: 4). حتی فیزیک جدید به این گمان رسیده است که شاید عالم، افت‌وخیز کوانتومی<sup>۳</sup> عظیمی باشد که انرژی مجازی کل آن خیلی نزدیک به صفر است و در نتیجه همه چیز از هیچ پدید آمده و عالم ممکن است از خلأ سر برآورده باشد (کلوس، ۱۳۹۷: ۱۴۷). باور به هیچی یا باور به نیستی که همان پوچ‌گرایی است، اندیشه‌ای است که درباره هیچی حرف می‌زند. بعضی با بیانی چالش‌انگیز می‌گویند «پوچ‌گرایی، منطق هیچی به عنوان چیزی است که می‌گوید نیستی هست» (Cunningham, 2002: first page & 105-108)؛ اما چگونه می‌شود درباره چیزی بحث کرد که ادعا می‌شود نیست؟

## ۲- پیشینه بحث

نیهیلیسم یا پوچ‌گرایی به معنی نفی هرگونه باور و هرگونه ارزش است و به فراخور آنچه این نفی به آن تعلق می‌گیرد، به انواع مختلفی تقسیم می‌شود که جای بحث بسیار دارد؛ اما درحالی‌که پوچ‌گرایی در غرب مبانی نظری بسیار مفصلی دارد، در ایران این موضوع مغفول و نسبتاً ناشناخته مانده است. اینکه این ناشناختگی معنادار مربوط به بی‌علاقگی فلسفه‌خوانان می‌شود یا مربوط به ناتوانی از درک مفهوم خلأ برای نگارنده مشخص نیست؛ اما گویی پوچ‌گرایی کوچه‌ای تاریک و بن‌بست تلقی شده است که هرگاه گذر بحثی فلسفی به این کوچه می‌افتاده، سخن متوقف شده و آن‌گاه از مسیر دیگری پی گرفته شده است و به این ترتیب همواره از ورود به این کوچه پرهیز شده است. انگار وقتی به پوچ‌گرایی رسیدیم، به جای اشتباهی رسیده‌ایم و باید مسیرمان را عوض کنیم؛ آخر چطور می‌توان درباره هیچی حرف زد؟

باری، جای تعجب نیست که پیشینه‌شناسی پوچ‌گرایی در ایران، گذشته از چند مقاله ادبی و مطالعات دینی، به دو پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دو مقاله فلسفی دارای اعتبار علمی محدود می‌شود. با عنایت به اینکه مفهوم «پوچی» در پژوهش‌های نگاشته شده درباره آگزیستانسیالیست‌هایی چون کامو و سارتر، در زمره معنابخستگی (ابزوردیسم) قرار می‌گیرند و نه پوچ‌گرایی.

- پژوهش‌های نصیری جلودار (۱۳۷۸) و جواهری‌فر (۱۳۹۴) به ترتیب محدود به اندیشه سیاسی نیچه و هنر فمینیستی هستند و خود پوچ‌گرایی را بررسی نکرده‌اند.

- مقاله «نیست‌انگاری؛ خاستگاه، اقسام و پیامدهای آن از منظر نیچه» (کرباسی‌زاده و امامی،

<sup>۱</sup>. quantum fluctuation

پوچ‌گرایی اشاره کرده‌اند و کمبود پژوهشی که از منظری بالا به تعاریف و اقسام پوچ‌گرایی نظر کرده باشد، احساس می‌شود.

برای شناختن پیچ‌وخم‌های این کوچه‌تاریک، در این پژوهش قصد آن است که تعاریف پوچ‌گرایی، انواع پوچ‌گرایی و تقسیم‌بندی‌های مختلف آن معرفی و مقایسه شود. همچنین، تعریف‌پذیری پوچ‌گرایی و نیز معادل‌های فارسی پوچ‌گرایی بررسی می‌شود و به این سؤالات پاسخ داده می‌شود که: پوچ‌گرایی را چگونه می‌توان تعریف کرد و این تعریف‌ها تا چه حد در شناسایی پوچ‌گرایی موفق هستند؟ پوچ‌گرایی را به چه روش‌هایی می‌توان تقسیم‌بندی کرد و مهم‌ترین انواع پوچ‌گرایی کدام‌اند؟ همچنین، باتوجه‌به تعاریف و انواع پوچ‌گرایی، معادل‌های فارسی پوچ‌گرایی چه نقاط ضعف و قوتی دارند؟

### ۳- حرف‌زدن درباره‌ی هیچی

پوچ‌گرایی، باورنداشتن حقیقت یا معرفت یا ارزش نیست؛ بلکه نفی‌کردن حقیقت و معرفت و ارزش است. پس شاید بتوان گفت پوچ‌گرایی از لحاظ صوری پیشاپیش به آنچه نفی می‌کند، وابسته است؛ یعنی به چیزی. انگار که اگر چیزی نباشد، نفی نمی‌تواند عمل کند. گویی که نفی، دستگاهی است که ماده‌ی خام آن، چیزی است و محصول آن هیچی. مثل دستگاهی که کارش نه ساختن، بلکه نابودکردن است. بیهوده نیست که در معنای نیهل، تخریب‌کردن نهفته است و نیهیلیشن<sup>۱</sup> اصلاً یعنی نابودی؛ اما ماجرای نفی از اینها پیچیده‌تر است. منطق‌دانان از قدیم‌الایام به نفی اندیشیده‌اند و حتی برای آن اقسامی قائل شده‌اند؛ به‌طور مثال، نفی وجود (در این اقتصاد تورم وجود ندارد) و نفی محمول (دو از سه بزرگ‌تر نیست) (Dahlstrom, 2010: 247)؛ اما هنگامی که در فلسفه

نیز فقط محدود به دیدگاه نیچه درباره‌ی پوچ‌گرایی است و از پوچ‌گرایان دیگر و مباحث جدیدتر درباره‌ی پوچ‌گرایی بی‌بهره است.

- در مقاله «پست‌مدرنیسم و تأثیر نیهیلیسم بر آن» (زاهد، ۱۳۹۲)، باز هم به‌جای تحلیل پوچ‌گرایی پسامدرن که ویژگی‌های خاص خود را دارد، صرفاً به تأثیر نیچه بر پسامدرنیست‌ها اشاره شده است.

- اما در غرب، پوچ‌گرایی پیشینه‌ی مفصلی دارد؛ اگرچه رویکردها درباره‌ی آن بسیار متفاوت است؛ به‌طور مثال، کانینگهام در کتاب خود به پوچ‌گرایی از منظر الهیاتی توجه کرده است (Cunningham, 2002) و تونگرن ارتباط نیچه با پوچ‌گرایی اروپایی را در نظر داشته است (Tongerren, 2018).

- رویکرد دانش‌نامه‌های فلسفی هم به این موضوع متفاوت است. مقاله‌ی کراسبی برای مدخل پوچ‌گرایی در دانش‌نامه‌ی فلسفی راتلج بسیار مورد ارجاع قرار گرفته است. راتلج همچنین با انتشار کتاب پوچ‌گرایی (Diken, 2009) توجه خود را به مسئله‌ی پوچ‌گرایی در جامعه‌ی معاصر نشان داده است؛ با این حال، در دانش‌نامه‌ی فلسفی استنفورد مدخل مستقلی با موضوع پوچ‌گرایی وجود ندارد و در عوض، موضوعات مربوط به آن ذیل مدخل‌هایی با عناوین «نیستی»، «معنای زندگی»، «اگزیستانسیالیسم» و «شکاکیت اخلاقی» گنجانده شده است (Sorensen, 2017).

- از جدیدترین پژوهش‌ها درباره‌ی پوچ‌گرایی می‌توان به این دو مقاله اشاره کرد: یکی مقاله‌ی توریبو وازکز که به ریشه‌شناسی و معنای واژه نیهیلیسم پیش از نیچه و دلالت‌های آن در سایه فلسفه نیچه می‌پردازد (Toribio Vazquez, 2020) و دیگری مقاله‌ی ویت که پوچ‌گرایی اگزیستانسیال را تنها مسئله‌ی واقعا جدی در فلسفه برشمرده است (Veit, 2019).  
با این همه، هریک از این پژوهش‌ها به جنبه‌ی خاصی از

<sup>1</sup>. nihilation

مفهوم‌سازی کنیم که امکان ندارد مفهوم‌سازی شود (Slocombe, 2003: 303). برخی نیز از بیان تصویری کمک می‌گیرند. مثلاً با تأثیرپذیری از هایدگر از هستی یعنی از هستی خط‌خورده استفاده می‌کنند؛ اما این نفی، کاملاً مبتنی بر تصور چیزی یعنی خود هستی است و نمی‌تواند هیچی هیچی باشد. برای همین بعضی از [...] استفاده می‌کنند؛ اما اسلوکومب می‌گوید که این هم در نهایت نوعی دلالت شماتیک را در خود لحاظ کرده است؛ بنابراین، او رسالهٔ دکترای خود را این‌گونه به پایان می‌برد: بگذاریم نیستی خود حرف بزند و مابقی صفحهٔ انتهای رسالهٔ خود را خالی می‌گذارد (Slocombe, 2003).

بنابراین، سوای صورت‌بندی‌های منطقی‌دانان، فیلسوفان مختلف نیز به شیوه‌های متفاوتی دربارهٔ هیچی و نفی صحبت می‌کنند. برای آنها نفی گاه صرفاً شکل دیگری از تأیید است؛ گاه بیان یک وضعیت ذهنی کاملاً متفاوت است؛ گاه مترادف با سخن گفتن دربارهٔ نیستی است و گاه بیان یک هستی عاریتی یا ذهنی است. یعنی تجسم جهان به شیوه‌ای که اکنون نیست، اما می‌توان فرض کرد که باشد.

با نظر به این دلالت‌های متنوع، روشن می‌شود که نیچه نخستین پوچ‌گرای تاریخ اندیشه نیست. فلسفهٔ غرب از یونان باستان تا پسامدرنیته همواره شاهد اندیشمندانی بوده که بساط اندیشهٔ خود را بر نیستی نهاده‌اند و وجود را در معانی مختلف آن انکار کرده‌اند. فیلسوفان یونان با این باور اساطیری که جهان از هیچ پدید آمده است، مخالفت می‌کردند. تالس می‌گفت: «عالم نمی‌تواند از ناچیز به وجود آمده باشد» و ارسطویان معتقد بودند «طبیعت از خلأ بیزار است» (کلوس، ۱۳۹۷: ۶۰). با وجود این، فیلسوفی مانند گرگیاس معرفت به حقیقت را ناممکن می‌دانست و حتی منکر وجود واقعی موجودات بود. دیدگاه سیلنوس، اسطورهٔ یونانی دربارهٔ ارجحیت

قرن ۱۹ و ۲۰ پوچ‌گرایی به‌عنوان طرز فکر جدی فلسفی مطرح می‌شود و در جنبه‌های مختلف اندیشه رسوخ می‌کند، چپستی نفی بیش‌ازپیش اسرارآمیز به نظر می‌رسد.

به تعبیری، در نفی، نوعی اثبات و ایجاب نهفته است یا حداقل نمی‌توان بدون ایجاب آن را درک کرد. فرض کنید من از بیرون می‌آیم و به شما می‌گویم: «باران نمی‌بارد». شما به نزدیک پنجره می‌روید و می‌بینید هوا صاف است و صحت حرف مرا تأیید می‌کنید و من می‌گویم: «من که گفتم باران نمی‌بارد». انگار من دارم سخنی ایجابی می‌گویم؛ سخنی که با رفتن کنار پنجره می‌توان آن را تأیید کرد. یعنی گویی در «باران نمی‌بارد» نوعی «هوا صاف است» وجود دارد. فیلسوفی مانند راسل معتقد است که «باران نمی‌بارد» حتی می‌تواند وجود داشته باشد. او می‌گوید «باران نمی‌بارد» از لحاظ منطقی به همان اندازه می‌تواند وجود داشته باشد که «باران می‌بارد». چیزی که او به آن می‌گوید امر واقع سالبه (راسل، ۱۳۸۸: ۵۹). نیز دیگر فیلسوفان تحلیلی، به موضوع وجود اشیای ناموجود پرداخته‌اند (see Reicher, 2019) و اگرچه این موضوعی نامربوط نیست، موضوع پوچ‌گرایی امکان وجود داشتن امور ناواقع نیست؛ بلکه وجودنداشتن امور واقع است.

اما صورت‌بندی‌های منطقی مسئلهٔ نفی را حل نمی‌کنند. چگونه می‌شود که ذهن ما نفی می‌کند و دربارهٔ هیچی سخن می‌گوید. آیا هیچی را می‌فهمد؟ یا چیزی را به‌عنوان هیچی شبیه‌سازی می‌کند؟ مارک تیلور<sup>۱</sup> می‌گوید نفی تنها زمانی فهمیده می‌شود که تأمل به روی خودش برمی‌گردد و بازتابی می‌شود. «نفی چیزی است شبیه به منفی نامنفی که مثبت هم نیست»، «نه چیزی است، نه هیچی است؛ چیزی است مابین بودن و نبودن»؛ زیرا چطور می‌شود که چیزی را

<sup>1</sup>. Mark Taylor

مرگ بر زندگی همواره سرمشق پوچ‌گرایان بوده و نیچه را نیز تحت‌تأثیر قرار داده است. باور دیمقراطیس به اینکه «هیچ‌چیز واقعی‌تر از هیچ نیست» حتی در آثار نویسندگان معنا‌باختگی (ابزورد) در قرن بیستم همچون بکت نیز بازتاب یافته است (بکت، ۱۳۹۷: ۲۷).

در دوران مدرن، پوچ‌گرایی بیشتر محصول انسان‌گرایی و رهاکردن امر متعالی برای دست‌یافتن به امر استعلایی است. این امر استعلایی می‌تواند ایدئالیسم آلمانی فیخته باشد که جایگزین خدا‌باوری می‌شود، یا ایدئولوژی اجتماعی روسی باشد که ماده‌گرایی را جایگزین متافیزیک سلطه می‌کند یا اشکال اولیه نظریه تکامل باشد که هدفمندی متعالی در طبیعت را انکار می‌کند یا باور به چرخه ابدی نیچه باشد که معنای متعالی زندگی را نفی می‌کند؛ اما پوچ‌گرایی نیچه یک وجه دیگر هم دارد. باور نیچه به ابرانسان موجب شد بعضی اگزیستانسیالیست‌ها و نویسندگان مکتب پاریس همچون کامو، سارتر و بکت به این نتیجه برسند که زندگی می‌تواند معنایی انسانی داشته باشد؛ اگرچه معنایی که زندگی را فقط تحمل‌پذیر و نه هدفمند می‌کند.

نویسندگان ایرانی همچون هدایت و چوبک نیز تحت‌تأثیر چنین اندیشه‌هایی، بیشتر در زمرة معنا‌باختگان (ابزوردیست) به حساب می‌آیند و نه اینکه به معنای فلسفی، پوچ‌گرا باشند. «درد هدایت، درد بی‌هدفی و بی‌آرمانی است. [...] درد موجودی است که نمی‌تواند موقعیت خود را در هستی توجیه کند» (نصری به نقل از ظاهری و اسمعیلی‌نیا، ۱۳۹۲: ۹۱) و این یک دغدغه اگزیستانسیالیستی است و با پوچ‌گرایی فلسفی متفاوت است. نویسندگان معنا‌باخته، «نگران» از دست‌رفتن معنا هستند و در سوگ این فقدان، تقلا می‌کنند. نگرانی‌هایی که آشکارا از کافکا، کامو و سارتر به نویسندگانی چون هدایت

انتقال یافته است. عبارت «نمی‌دانم در این وقت آیا بازویم به فرمانم بود یا نه» در بوف کور (هدایت، ۱۳۸۳: ۶۸) یادآور تقلاهای نفس‌گیر «موران» در *مالوی بکت* است که گاه نمی‌داند آیا پایش به‌اراده خودش حرکت می‌کند یا نه (بکت، ۱۳۹۵: ۲۴۷-۲۰۲) و نیز نشان‌دهنده دغدغه اگزیستانسیالیستی حبس آگاهی در بدن. عبارت «چیزی که تحمل‌ناپذیر است، حس می‌کردم از همه این مردمی که می‌دیدم و میانشان زندگی می‌کردم، دور هستم» (هدایت، ۱۳۸۳: ۶۹) و تعبیر هدایت از زندگی به‌عنوان «زندانی تنهایی»، به ترتیب یادآور مفهوم «بیگانگی» کامو و نمایش‌نامه *دوزخ سارتر* است و بیشتر نمایان‌گر «دغدغه» معنا‌باختگی است تا نفی وجود یا معنا از سوی پوچ‌گرایان.

براین اساس، عقیده خیام درباره اینکه «دنیا همه هیچ و کار دنیا همه هیچ» تناسب بیشتری با پوچ‌گرایی دارد تا دغدغه‌های معنا‌باخته هدایت. ابوالعلاء معری نیز هنگامی که می‌گوید «برای روزگار، فاضل و غیرفاضل فرقی نمی‌کند» (شهبازی و وفایی، ۱۳۹۳: ۸۴۰) به یکی از مضامین مهم پوچ‌گرایی اگزیستانسیال نزدیک می‌شود: بودن یا نبودن ما برای طبیعت فرقی نمی‌کند. درعین حال هم هدایت و هم معری با تمایلی که به مرگ نشان می‌دهند (شهبازی و وفایی، ۱۳۹۳: ۸۴۲)، در پرورش این مضمون پوچ‌گرایانه مشترک‌اند که برای انسان، نیستی بهتر از هستی است. با این‌همه، نسبت‌دادن پوچ‌گرایی به خیام و معری به دلیل باورهای توحیدی‌شان بسیار دشوار است و بهتر است گفت نوعی تمایل پوچ‌گرایانه در جهان‌بینی آنها وجود دارد.

پس پوچ‌گرایی می‌تواند دلالت‌های متفاوتی داشته باشد و گاه به عقاید دیگری چون معنا‌باختگی نزدیک یا از آن دور شود. برای روشن‌شدن دقیق‌تر این دلالت‌ها ابتدا انواع پوچ‌گرایی بررسی می‌شود.

قلمداد کرد: پوچ‌گرایی فلسفی. در این معنا می‌توان گفت «پوچ‌گرایی فلسفی، نفی، رد یا انکار بعضی یا همه جنبه‌های اندیشه یا زندگی است» (Crosby, 1998).

هنگامی که نفی به یک جنبه اندیشه تعلق گیرد و نفی‌ای بنیادین و ریشه‌کن باشد، می‌توان آن را «پوچ‌گرایی شناختی» نامید (مثلاً پوچ‌گرایی متافیزیکی) و زمانی که نفی، مستقیماً یک جنبه خود زندگی را هدف قرار دهد، می‌توان آن را «پوچ‌گرایی ارزشی» نامید (مثلاً پوچ‌گرایی اخلاقی). روشن است که این دو حوزه به‌طور معین تفکیک‌شدنی نیستند و اینکه آیا یک نفی بنیادین، شناختی است یا ارزشی، به شیوه نگرش فیلسوف و به نحوه نفی آن موضوع بستگی دارد. به‌طور جزئی‌تر، به‌فراخور آن جنبه‌ای که نفی می‌شود، یعنی بر مبنای متعلق نفی، می‌توان پوچ‌گرایی را به اقسامی تقسیم کرد. طبیعی است که اندیشمندان مختلف به نفی جنبه‌های مختلفی پرداخته‌اند و پوچ‌گرایی را نیز به شیوه‌های مختلفی تقسیم کرده‌اند.

در اینجا دو نکته حائز اهمیت است. نخست اینکه این تقسیم‌بندی‌ها نه بر اساس ایجاب موضوع بحث، بلکه بر اساس متعلق نفی شکل گرفته‌اند. یعنی نه بر اساس آنچه می‌خواهیم نتیجه‌گیری کنیم، بلکه بر اساس آنچه در صدد نفی آن هستیم. دوم اینکه هدف از تقسیم‌بندی، تقسیم کل به اجزا یا تقسیم جنس به فصول نیست؛ بلکه هدف ارائه فهرستی از موضوعاتی است که نفی‌های بنیادین به آنها تعلق می‌گیرند؛ با در نظر گرفتن این نکته که هم‌پوشانی‌هایی هم میان این موضوعات وجود دارد. مثلاً اگر پوچ‌گرا، هویت انسان را نفی کند و معتقد باشد که «من»، صرفاً تصور یک موجود زنده از شباهت و تکرار کنش‌هایش در طول زمان است که حتی شباهت و تکراری‌بودنشان هم واقعیت ندارد، این نفی هم

سپس طبقه‌بندی‌های مختلف پوچ‌گرایی مطرح می‌شود و دلالت‌های فرعی و جانبی پوچ‌گرایی تا حدی از نفی‌های اساسی متمایز می‌شود.

#### ۴- تعاریف پوچ‌گرایی و انواع آن

واژه نیهیلیسم<sup>۱</sup> به معنای گرایش به هیچ<sup>۲</sup>، نیستی<sup>۳</sup>، نفی، هیچ‌و‌پوچ و خلأ<sup>۴</sup> است و از ریشه لاتین «نیپیل» و «اکس نیپیلو» به معنای «هیچ» و «از هیچ» گرفته شده است. یک ریشه نیهیلیسم به کاربرد مسیحی آن برمی‌گردد و یک ریشه به کاربرد یونانی آن. کاربرد مسیحی مشهور آن، عبارت از این جمله است که «خداوند همه چیز را از هیچ خلق کرده است». «از هیچ» همان «اکس نیپیلو» است. لاتین آن می‌شود «creatio ex nihilo» و انگلیسی آن می‌شود «nothing out of» (Tongeren, 2018: 4). کاربرد یونانی آن برمی‌گردد به عبارت «از هیچ، هیچ برمی‌آید» یا از عدم، عدم خیزد که احتمالاً در اصل گفته پارمنیدس بوده است و در فلسفه مدرسی استفاده می‌شده و دکارت نیز از آن بهره گرفته است. لاتین این عبارت می‌شود «ex nihilo nihil fit» و انگلیسی آن می‌شود «no thing can ever be born out of nothing» (Tongeren, 2018: 4).

اگر فلسفه به دنبال اثبات و استدلال و نشان‌دادن است، پوچ‌گرایی درباره رد<sup>۵</sup>، ابطال و نفی کردن<sup>۶</sup> است. با این حساب، آیا باید گفت پوچ‌گرایی یک نگرش فلسفی است یا در مقابل فلسفه قرار می‌گیرد؟ پوچ‌گرایی نفی می‌کند و با باورنداشتن و نیز با لادری‌گری متفاوت است. پس می‌توان پوچ‌گرایی را مقابل فلسفه دانست؛ اما می‌توان اندیشه‌ای را هم که مقابل فلسفه قرار می‌گیرد، بخشی از خود فلسفه

1. nihilism

2. nothing

3. nothingness

4. void

5. rejection

6. negate

می‌رسد تمایل بعضی نویسندگان مانند کار ( Carr, 1992) به چنین تفکیکی، به این دلیل است که مدعای «حقیقتی وجود ندارد»، یک دعوی بسیار پرتکرار و پراهمیت در تاریخ پوچ‌گرایی است.

درعین‌حال، ممکن است کسی نه مستقیماً نظام معرفت‌را، بلکه ناتوانی «زبان» را در ارتباط با جهان و در ارتباط انسان‌ها با هم نفی کند. چنین شخصی به‌لحاظ نشانه‌شناختی پوچ‌گراست. یعنی معتقد است زبان و یا هرگونه نظام نشانه‌ای نمی‌تواند جهان را بازنمایی کند. در میان فیلسوفان تحلیلی، بحث‌ها بر سر پوچ‌گرایی نشانه‌شناختی<sup>۲</sup> فراوان است و گاه به‌عنوان ابزاری برای محکوم‌کردن فلسفه‌ای دیگر به کار گرفته می‌شود. هانس گلاک، ویتگنشتاین‌شناس معروف و استاد دانشگاه زوریخ، فلسفه‌ی کوااین را به‌لحاظ نشانه‌شناختی پوچ‌گرایانه ارزیابی می‌کند؛ زیرا براساس آن «چیزی به نام معنا یا درک زبانی وجود ندارد» (Alvarez, 1994: 354). برخی حتی معتقدند دیدگاه فرگه درباره‌ی مفاهیم، نوعی پوچ‌گرایی نشانه‌شناختی است. به‌این معنی که از دیدگاه وی، ما پیش از به‌کاربردن مفاهیمی همچون حقیقت، دلالت و... مجبوریم هرگونه ابهام<sup>۳</sup> را از بین ببریم ( Braun, 1 & Sider, 2006) و به‌این ترتیب، یک دلالت ساختگی وضع کنیم که به‌نظرمان واضح و بدون ابهام باشد.

عبارت معروف «خدا مرده است» بیان‌گر نوع دیگری از پوچ‌گرایی است که وجود خداوند را انکار می‌کند: پوچ‌گرایی‌الاهیاتی. پوچ‌گرایی‌الاهیاتی به‌معنای نفی وجود خدا یا روح یا هر موجود متعالی دیگر است و با خدا‌ناباوری تفاوت دارد. خدا‌ناباوری، باورنداشتن وجود خداست؛ ولی پوچ‌گرایی‌الاهیاتی، باورداشتن نبود خداست؛ یعنی نفی خدا. نیچه نخستین کسی نبود که این اندیشه را مطرح ساخت و

«معرفتی» است (تکرار وجود ندارد)، هم جنبه‌ای «آگزیستانسیال» پیدا می‌کند (هویت انسانی معینی وجود ندارند) و هم در ادامه پیامدهای «اخلاقی» به بار می‌آورد (نمی‌توان «من» را مسئول هویتی که تعیین ندارد دانست). با درنظرگرفتن این نکات می‌توان پوچ‌گرایی را به انواع مختلفی تقسیم کرد.

## ۵- انواع پوچ‌گرایی براساس موضوع

انواع مختلف پوچ‌گرایی را در ساده‌ترین حالت می‌توان در دو شاخه‌ی کلی نفی شناخت‌ها و نفی ارزش‌ها تقسیم‌بندی کرد. نفی‌های شناختی و ارزشی کاملاً به یکدیگر مرتبط هستند؛ بااین‌حال، برحسب موضوع نفی از یکدیگر تفکیک می‌شوند.

### ۵-۱ پوچ‌گرایی شناختی

پوچ‌گرایی در معنای متافیزیکی، باور به عدم است که گاهی به‌معنای همان هیچ مطلق است و چنین تفکری از این باور سر درمی‌آورد که همه‌چیز هیچ است؛ چندان‌که نه زیستن ارزشی دارد و نه مردن (هایدگر، ۱۳۸۳: ۱۹۴). پوچ‌گرایی ممکن است وجود حقیقت را نفی کند. مثلاً نیچه می‌گوید «حقیقت چیزی نیست جز ارتش سیار استعاره‌ها» (Nietzsche, 3: 1873). همچنین، ممکن است حقیقت را انکار نکنند، اما امکان شناخت آن را نفی کنند؛ یعنی پوچ‌گرایی معرفت‌شناختی. در اینجا می‌توان این‌دو را از هم متمایز کرد و گفت پوچ‌گرایی حقیقت‌شناختی<sup>۱</sup> یعنی اینکه مطلقاً حقیقتی وجود ندارد (Slocombe, 10: 2003 به‌نقل از Carr, 1992)؛ اما پوچ‌گرایی معرفت‌شناختی می‌گوید که شناخت ممکن نیست؛ اعم از اینکه قائل به حقیقت باشیم یا نه. بااین‌حال، جداکردن یک نوع خاص از پوچ‌گرایی با عنوان حقیقت‌شناختی کمی مناقشه‌انگیز است؛ اما به نظر

<sup>2</sup>. semantic nihilism

<sup>3</sup>. vagueness

<sup>1</sup>. alethiological



ندارد، هیچ هدفی ندارد؛ مگر شاید نابودکردن ( Pratt, 2019).

وقتی شناخت و ارزش نفی شد، معنای زندگی هم زیر سؤال می‌رود:

آنچه به زندگی معنا می‌بخشد، یا دست‌یافتنی نیست یا درعمل به وقوع نمی‌پیوندد. [...] اگر شما بر این باورید که برای معناداشتن زندگی نیاز به وجود خدا یا روح ضروری است و اگر باور داشته باشید که چنین موجودی وجود ندارد، آن‌گاه شما پوچ‌گرا هستید؛ یعنی کسی که انکار می‌کند زندگی معنایی دارد.

[...] بعضی پوچ‌گرایان نیز از مدعای شوپنهاور استفاده می‌کنند و می‌گویند زندگی‌های ما فاقد معناست؛ زیرا به‌طور ناگزیری ارضاناپذیر شده‌ایم؛ چه به آنچه می‌خواهیم نرسیم و چه آنچه را می‌خواهیم به دست آوریم و بعد، از آن ملول شویم (Metz, 2013).

معنای زندگی، بخش عمده‌ای از منازعات پوچ‌گرایی را به خود اختصاص می‌دهد؛ به‌خصوص بحث‌هایی را که غلظت فلسفی کمتری دارند. بحث از معنای زندگی در ساحت فلسفی و به‌ویژه در شکل مدرن و پسامدرن آن، معمولاً خود را به‌شکل پوچ‌گرایی اگزیستانسیال نشان می‌دهد. پوچ‌گرایی اگزیستانسیال به این معنی است که زندگی بی‌معنا و جهان بی‌هدف است (Veit, 2019: 224). باید توجه داشت که برخلاف قرابت‌هایی که میان این دو وجود دارد، پوچ‌گرایی اگزیستانسیال مورد تأیید اگزیستانسیالیسم نیست و اگزیستانسیالیسم هم مورد تأیید پوچ‌گرایی اگزیستانسیال نیست (see Pratt, 2019). هر دو این نظریات، اغلب با نفی هر موجود یا مفهوم متعالی که به جهان و زندگی معنا می‌بخشد، زندگی را ناچیز و بی‌معنی می‌انگارند؛ اما این بی‌معنایی برای اگزیستانسیالیسم یک دغدغه است و به‌همین منظور، برای یافتن معنایی انسانی در برهوت معنا تلاش می‌کند؛ منتها این تلاش برای پوچ‌گرایی

دشمنی او نیز بیشتر با خدای مسیحیت بود تا با یک خدای انتزاعی فلسفی؛ اما طرح ایده مرگ خدا از سوی او، چهره منفی‌تری به پوچ‌گرایی الاهیاتی بخشید و درعین‌حال، تنور بحث را داغ‌تر کرد. با این حال، اندیشمندان دیگری همچون کامو تلاش کردند با طرح ایده‌هایی مانند انسان معنابخسته، پوچ‌گرایی الاهیاتی را تثبیت کنند، ولی مانع از سرایت پیامدهای آن به پوچ‌گرایی اگزیستانسیال شوند. به این شکل که منبع معنابخشی زندگی را جابه‌جا کنند و غایت زندگی را از متافیزیک به درون خود انسان منتقل کنند؛ حتی اگر این جابه‌جایی به قیمت بیگانه‌شدن آدمی با جهانی که در آن زندگی می‌کند تمام شود.

## ۲-۵ پوچ‌گرایی ارزشی

پوچ‌گرایی وقتی حقیقت و معرفت را نفی می‌کند، هم‌زمان دامن اخلاق و ارزش‌شناسی را هم می‌گیرد. یعنی تقریباً امکان ندارد که حقیقت و معرفت موهوم باشند، ولی ارزش‌ها همچنان اصالتی داشته باشند؛ اگرچه شاید عکس آن امکان‌پذیر باشد. به این ترتیب، پوچ‌گرایی از حوزه شناخت وارد حوزه ارزش می‌شود و ارزش و اخلاق را نفی می‌کند. پوچ‌گرایی اخلاقی<sup>۱</sup> به این معنی است که هر تلاشی برای یافتن توجیه اخلاقی بیهوده است، و در نتیجه قضاوت اخلاقی همواره اشتباه است (Krellenstein, 2017: 4). در اینجا هم نفی، ممکن است شکل نابودسازی به خود بگیرد:

پوچ‌گرایی باور به بی‌پایه‌بودن ارزش‌هاست و اینکه هیچ چیز، قابل شناختن یا قابل انتقال [به دیگری] نیست. پوچ‌گرایی اغلب با بدبینی شدید و شکاکیت بنیادینی همراه است که وجود را محکوم می‌کند [و زیر سؤال می‌برد]. پوچ‌گرای حقیقی نیستی را باور دارد، هیچ تعهدی

<sup>1</sup>. ethical or moral

اگرستانسیال، تلاشی مذبحانه و نافرجام است و شاید فقط تحمل زندگی را دشوارتر می‌کند.

پوچ‌گرایی شناختی، پیامدهای ارزشی دیگری هم به دنبال دارد. از آنجاکه یک جهان‌بینی متافیزیکی یا یک ایدئولوژی معرفت‌شناختی می‌تواند به پیدایش نظام سیاسی خاص خود منجر شود، پوچ‌گرایی متافیزیکی و معرفت‌شناختی نیز گاه در حوزه اجتماع، به نفی بنیادی ارزش‌های اجتماعی سیاسی و پیدایش پوچ‌گرایی سیاسی منجر می‌شود. «پوچ‌گرایی فقط یک مسئله وجودی یا اگرستانسیال نیست؛ بلکه عمیقاً و به همان اندازه، یک مسئله سیاسی است» (Lewis, 2017: 1). پوچ‌گرایی سیاسی یعنی نفی افراطی هر شکلی از قدرت حاکم؛ خواه این قدرت، خدا باشد یا فرمان‌روا یا ارزش‌های اخلاقی (Lebovic, 2015: 1). در اینجا پوچ‌گرایی می‌تواند نتایج کاملاً متنوعی به بار آورد. پوچ‌گرایی سیاسی از دیدگاه فیلسوفی مانند دریدا می‌تواند به معنی رهایی باشد؛ «آزادی از» مطلق‌های اخلاقی و «آزادی برای» انتخاب اینکه چه چیزی «معنادار» است (Lewis, 2017: 2). از سوی دیگر، طبیعی است که نفی ایدئولوژی سیاسی حاکم می‌تواند به هرج و مرج طلبی، شورش و حتی نابودسازی بینجامد. از همین حیث است که برخی اشکال آنارشیزم را می‌توان نوعی پوچ‌گرایی سیاسی به شمار آورد.

دیگر چیزی که می‌تواند به زندگی انسان معنا دهد یا او را به نجات امیدوار کند، باور به ارزش زیبایی و هنر است که این باور نیز مورد حمله شدید پوچ‌گرایی قرار می‌گیرد. پوچ‌گرایی زیبایی‌شناختی نفی ارزش‌های زیبایی‌شناختی و نفی هنر است. ویتگنشتاین می‌گوید: «در هنر دشوار است چیزی را گفتن که چندان خوب باشد همچون: هیچ نگفتن» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۵: ۵۳). تأثیر این دیدگاه را می‌توان در «زیبایی‌شناسی سکوت» نزد سانتاگ مشاهده کرد.

وی [همچون بکت] معتقد است هنر معاصر حرفی برای گفتن ندارد؛ مثل «کسی که می‌فهمد باید ساکت باشد، اما به هر حال به حرف زدن ادامه می‌دهد» (Sontage, 2002: Section VI). پوچ‌گرایی زیبایی‌شناختی گاه از نفی ارزش هنر فراتر می‌رود و در صدد نفی و تخریب هنرمند و آثار هنری وی برمی‌آید و گاه با عنوان «خودکشی هنری» از آن یاد می‌شود. آر. بی. کیتای<sup>۱</sup>، هنرمند معاصر، در بیانیه هنری خود می‌گوید: «زمان مرگ من آن قدر نزدیک هست که تنها به مطالعه و نقاشی کردن ناکافی و وسواس‌گونه‌ام بپردازم. از خود بی‌خود! ناامید! منزوی! شکلی از خودکشی هنری در "طرح کلی هنر". "زیستن در خطر" (نیچه؟)» (دانچف، ۱۳۹۸: ۷۲۸ و ۷۲۹).

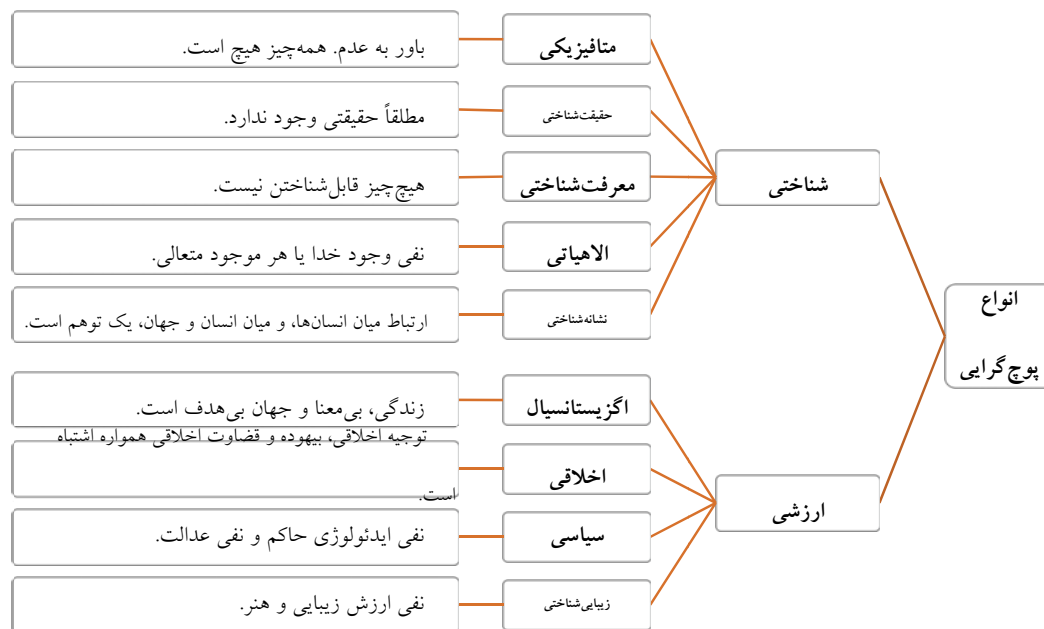
بسیاری اندیشمندان مانند شوپنهاور و نیچه که در حوزه‌های دیگر پوچ‌گرا محسوب می‌شوند، زیبایی و یا هنر را از نفی‌های پوچ‌گرایانه خود مبرا دانسته‌اند و به آن به عنوان تنها راه تحمل زندگی نگریسته‌اند؛ با این حال، بعضی از خود نظریه‌پردازان هنر، دستاوردهای تاریخ هنر را تخریب کرده‌اند، هنر عقلانی یا ارزشمند را انکار کرده‌اند، زیبایی را نفی، و هنری پوچ را ترویج کرده‌اند. در بیانیه دادا (۱۹۱۸) آمده است:

من مخالف عملم. موافق تضاد دائمی‌ام. موافق تأیید هم هستم. من نه موافقم نه مخالفم و توضیح نمی‌دهم؛ چون از عقل سلیم بیزارم. [...] اثر هنری نباید زیبایی فی‌نفسه باشد؛ چراکه زیبایی مرده است. [...] نقد بیهوده است. آنچه هست، تنها نقد ذهنی یا شخصی است؛ برای هر کس جدا؛ بی‌آنکه واجد کمترین حد کلیت و عمومیت باشد. [...] هیچ حقیقت‌غایی‌ای در کار نیست. [...] عمل ویران‌گری منفی عظیمی در کار است که باید انجام شود (دانچف، ۱۳۹۸: ۲۶۵-۲۵۵).

<sup>1</sup> R. B. Kitaj

می‌توان انواع مختلف پوچ‌گرایی را ذیل این دو دسته‌بندی کرد. بخشی از این دسته‌بندی از طبقه‌بندی کار (Carr, 1992) (معرفت‌شناختی، حقیقت‌شناختی، متافیزیکی، اخلاقی، آگزیستانسیال) و بخشی از طبقه‌بندی اسلوکومب (Slocombe, 2003: 14&15) (الهیاتی، سیاسی، نشانه‌شناختی) گرفته شده و بخشی را نیز نگارنده به آن اضافه کرده است (زیبایی‌شناختی).

این‌گونه نفی‌های بنیادی در زیبایی‌شناسی، دربردارنده یکی از ویژگی‌های جانبی پوچ‌گرایی یعنی «تخریب» است. نفی‌هایی که با هدف براندازی و شکستن دیوارهای ایجاب و اثبات در تعریف زیبایی یا تأیید هنر بزرگ بنا شده‌اند. اکنون به‌منظور یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان همانند نمودار ۱ انواع پوچ‌گرایی را براساس آنچه نفی می‌شود، به دو شاخه کلی «شناختی» و «ارزشی» تقسیم کرد. یعنی نفی‌هایی که هست‌ها را نیست می‌کنند و نفی‌هایی که باید‌ها را ناباید می‌کنند. سپس



نمودار ۱. انواع پوچ‌گرایی.

### ۶- تقسیم‌بندی‌های پوچ‌گرایی

نیچه خود پوچ‌گرایی را براساس رویکرد، به انواع فعال<sup>۱</sup> و منفعل<sup>۲</sup> تقسیم کرده بود؛ اما پوچ‌گرایی ضرورتاً با نیچه آغاز نمی‌شود و برخی نویسندگان

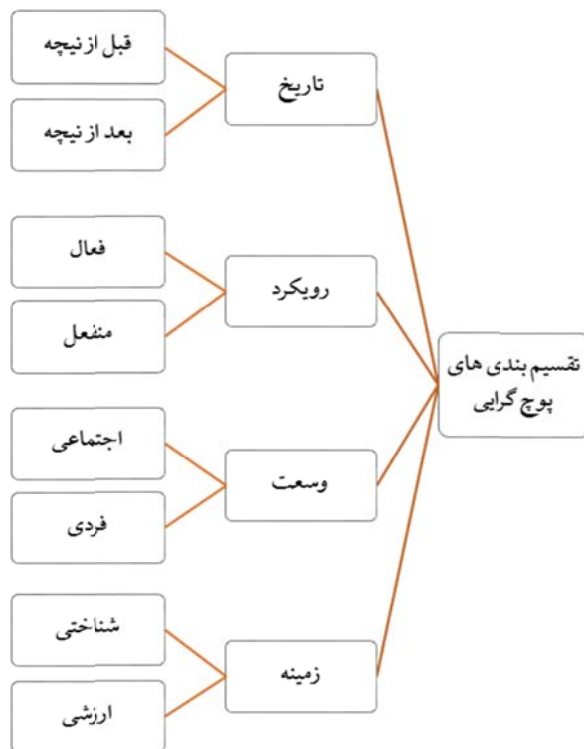
این نمودار نشان می‌دهد پوچ‌گرایی براساس آنچه نفی می‌کند، یعنی بر مبنای زمینه بحث، می‌تواند به انواع شناختی و ارزشی تقسیم شود؛ اما این یک تقسیم ضروری نیست و می‌توان به شیوه‌های مختلفی به بررسی پوچ‌گرایی پرداخت.

<sup>۱</sup> active

<sup>۲</sup> passive

کرده‌اند (Carr, 1992). بعضی نیز براساس وسعت فراگیری، پوچ‌گرایی را به انواع اجتماعی و فردی (Slocombe, 2003) تقسیم می‌کنند (نمودار ۲).

مانند گیلسپی (1994) به‌شیوهٔ تاریخی، پوچ‌گرایی را قبل از نیچه بررسی کرده‌اند. برخی دیگر به‌شیوهٔ موضوعی انواع مختلف پوچ‌گرایی را طبقه‌بندی



نمودار ۲. تقسیم‌بندی‌های مختلف پوچ‌گرایی

پوچ‌گرایی ممکن است جنبهٔ فردی داشته باشد یا اینکه نفی را در مقیاس اجتماعی مثلاً از منظر سیاسی اعمال کند. برای نمونه، پوچ‌گرایان روس در اواخر قرن نوزدهم بیشتر سیاست و اجتماع را مورد هدف قرار می‌دادند؛ درحالی‌که پوچ‌گرایی آلمانی مثلاً در خودگرایی و ایگوباوری مطلق فیخته، معمولاً جنبهٔ فردی را در نظر داشت (ن.ک. کریچلی، ۱۳۹۷: ۴۷). علاوه‌بر این تقسیم‌بندی‌ها، پوچ‌گرایی دارای ویژگی‌هایی جانبی است که گاه خلط آنها با نفی‌های بنیادی فلسفی در دسرساز می‌شود و به بحث‌های بی‌سرانجامی می‌انجامد؛ به‌همین دلیل، توجه به تمایزهای این ویژگی‌های فرعی حائز اهمیت است.

نفی کردن می‌تواند پوچ‌گرا را به انفعال بکشاند یا اینکه همچنان به نفی کردن ادامه دهد و با این نفی‌ها در صدد تغییر باشد. مثلاً در میان پسامدرنیست‌ها، می‌توان نفی‌های بودریار را به‌ویژه در کتاب *و انموده‌ها* و *وانمود* (۱۹۸۱) منفعل تلقی کرد؛ زیرا در آنجا همه چیز با نفی و نابودی و تخریب به پایان می‌رسد و هرگونه تمایل به تغییر یا اصلاح یا دگرگونی یا درمان نفی می‌شود. ازسوی دیگر، می‌توان نفی‌های لیوتار را مثلاً در کتاب *نانسانی: تأملاتی در باب زمان* (۱۹۹۱) فعالانه تلقی کرد؛ زیرا اگرچه بنیان‌های متافیزیک و نیز حقیقت‌طلبی را نفی می‌کند، به شیوهٔ جدیدی از فیزیک-متافیزیک می‌رسد و تصویری از جامعهٔ بسامان، اما بدون غایت ارائه می‌کند. به‌همین ترتیب،

## ۷- ویژگی‌های جانبی و تعریف‌پذیری

### پوچ‌گرایی

در حالی که بسیاری از مهم‌ترین فلاسفه دو قرن اخیر به نحوی با یکی از اشکال مختلف پوچ‌گرایی دست‌وپنجه نرم کرده‌اند، این موضوع در ایران بیشتر با ویژگی‌های جانبی و فرعی‌اش شناخته شده است؛ ویژگی‌هایی چون بدبینی، بی‌معنایی، یأس فلسفی، «خودکشی فلسفی» (Camus, 1991)، لادری‌گری و مواردی از این دست که شرط لازم برای پوچ‌گرایی نیستند و گاه برچسب‌هایی هستند که پوچ‌گرایی را به حاشیه بحث فلسفی می‌رانند. این در حالی است که هسته مرکزی تفکر پوچ‌گرا نیستی است؛ یعنی بنانهادن اندیشه بر تهی، به جای نهادن آن بر هستی.

پس پوچ‌گرایی به فراخور نفی‌هایی که می‌کند، دارای چنین ویژگی‌های جانبی نیز می‌شود. از جمله این ویژگی‌ها که نزد پوچ‌گرایان مختلف دیده می‌شود، می‌توان به اینها اشاره کرد: شکاکیت، بدبینی (شوینهاور)، گرایش به خودکشی یا نفی به دنیا آمدن<sup>۱</sup> (چوران، معری)، کلبی‌مسلمکی<sup>۲</sup> (پسامدرنیسم)، معنا باختگی<sup>۳</sup> (بکت، هدایت)، خداناباوری (هیوم)، یأس<sup>۴</sup> (کریچلی)، افسردگی<sup>۵</sup> (نیچه)، تخریب<sup>۶</sup> (باکونین، دادائیسیم)، سکوت فلسفی (پاسکال)، انفعال (بودریار) و خودگرایی<sup>۷</sup> (فیخته). این ویژگی‌ها می‌توانند از عوارض پوچ‌گرایی باشند؛ اما ویژگی ضروری آن نیستند؛ با این حال، همین ویژگی‌ها زمانی که شکلی افراطی و بنیادی به خود بگیرند، تمیز دادن

آن‌ها از پوچ‌گرایی دشوار می‌شود؛ زیرا پوچ‌گرایی تعریف معینی ندارد.

آیا پوچ‌گرایی اساساً تعریف‌پذیر است؟ برای پاسخ به این سؤال باید به دو نکته توجه داشت. اول اینکه تعریف مستلزم انسجام مفاهیم تعریف‌شده است؛ اما پوچ‌گرایی هیچ‌گاه جریان یا مکتب فکری منسجمی نبوده است که بتوان فهمید تعریف آن دقیقاً شامل چگونه افکاری می‌شود. هنگامی که نویسنده‌ای معاصر مانند تادئوس متز می‌گوید: «پوچ‌گرایی دارای انسجام نیست» (Morioka, 2015: 96)، باید در نظر داشت که پوچ‌گرایی طرز فکری است پخش و پراکنده در سراسر تاریخ فکری غرب، و چون مبتنی بر «نه‌گفتن» و «هیچ‌وپوچ» است، هیچ‌وقت نمی‌شود گفت که این نفی به چه چیزی تعلق می‌گیرد و ماهیتش چیست و هیچ‌وقت نمی‌شود گفت که «هیچ» چیست؛ اما پاسخ اصلی‌تر این است که پوچ‌گرا «نمی‌خواهد» که به این انسجام دست پیدا کند؛ چون کار او نفی کردن مفاهیم است و نه انسجام‌بخشیدن به مفاهیم. به همین دلیل است که یک راننده تاکسی می‌تواند پوچ‌گرا باشد، بی‌آنکه چیزی از فلسفه بدانند؛ زیرا او فکری فلسفی در سر دارد، اما نیاز ندارد آن را با خط و ربط منطقی، منسجم کند. دوم اینکه پوچ‌گرایی مبتنی بر «نفی» است و نمی‌تواند معنای خودش را، یعنی پوچی یا نیستی را به شکل ایجابی تأیید کند. نیز پوچ‌گرایی در معنای پسامدرن، شامل نفی خود نفی، و نفی خود پوچ‌گرایی هم می‌شود و همین هم اجازه نمی‌دهد که تعریفی برای آن ارائه شود. به همین دلیل است که تعریف‌هایی که از پوچ‌گرایی ارائه می‌شوند، هیچ‌وقت به اندازه کافی راضی‌کننده نیستند؛ زیرا نه منسجم هستند و ضرورتی را ایجاب می‌کنند.

1. antinatalism

2. cynicism

3. absurd

4. despair

5. depression

6. destruction

7. egoism or solipsism

که در مقدمه گفته شد، خود نیهیلیسم در ایران آن‌قدر بحثی مغفول است که بهتر است از ابتدا با معادلی آشنا و زنده پایه‌ریزی شود؛ اما هرکدام از سه معادلی که ذکر شد، فقط بخشی از معنای نیهیلیسم را می‌رسانند و در بعضی بحث‌های پوچ‌گرایی، نارسایی لفظی آنها احساس می‌شود.

«نیست‌انگاری» معنای نفی و تمایل به نیستی را به خوبی می‌رساند؛ مثلاً وقتی دیمقراطیس می‌گوید: «هیچ چیز واقعی‌تر از هیچ نیست» (Katz, 2000: 235) یا وقتی هایدگر می‌گوید: «شاید جز موجودات برشمرده، آنچه هست، هیچ است؛ لیکن شاید باز هم چیزی وجود داشته باشد که گرچه هست نیست» (هایدگر، ۱۳۹۵، ۲۴ و ۲۵). در واقع واژه نیست‌گرایی معمولاً می‌تواند دلالت‌های متفاوتی و معرفت‌شناختی نیهیلیسم را به خوبی منتقل کند.

«پوچ‌گرایی» معنای پوچی و تهی‌بودگی و معنا باختگی را به خوبی می‌رساند؛ مثلاً وقتی گفته شود: «طبیعت اهمیتی به بودن یا نبودن ما نمی‌دهد» یا «تنها دلیلی که خودکشی نمی‌کنم، این است که هر وقت بخواهم می‌توانم خودم را بکشم» یا در عبارتی از بکت که می‌گوید: «نه چیزی برای بیان وجود دارد، نه چیزی که با آن بیان شود، نه چیزی که از آن بیان شود» (Sontage, 2002: Section VI).

می‌توان گفت واژه پوچ‌گرایی دلالت‌های اگزستانسیال، اخلاقی، الاهیاتی و زیبایی‌شناختی نیهیلیسم را به خوبی منتقل می‌کند.

«هیچ‌انگاری» معنای هیچی، خلاً، نیست و بی‌چیزی را به خوبی نشان می‌دهد؛ مثلاً در عبارتی مانند «دیگر هدفی وجود ندارد، فقط اشیا وجود دارند» (بودریار، ۱۳۹۳: ۲۱۷) یا «هستی ذاتاً بیگانه است و با ما برخورد می‌کند» (لویناس، ۱۳۹۸: ۳۳).

باین‌اوصاف، آنچه درباره‌ی پوچ‌گرایی می‌توان گفت، نه تعریف، که صرفاً توصیفاتی از یک طرز فکر گاه خودمتعارض است که با شاخه‌های مختلف فلسفه پیوند می‌خورد. بسیار دیده می‌شود که منتقدان پوچ‌گرایی برای نقد آن، طوری استدلال می‌کنند که انگار با نظریه‌ای تعریف‌شده و معین روبه‌رو هستند و آن‌گاه تناقضات و اشکالات آن را واریسی می‌کنند. روشن است که اگر بخواهیم پا را فراتر بگذاریم و مدعی شویم که آنچه درباره‌ی پوچ‌گرایی گفته می‌شود، واقعاً تعریف آن است یا مشخص‌کننده و معین‌کننده پوچ‌گرایی است، تعارض‌های پوچ‌گرایی به سرعت خود را نشان می‌دهد؛ زیرا پوچ‌گرایی که قرار بود نفی‌کننده باشد، حالا تبدیل به نظریه‌ای اثبات‌شونده یا معین می‌شود و درحالی‌که قرار بود اندیشه‌ای درباره‌ی نیستی و هیچی باشد، حالا خود تبدیل به چیزی می‌شود. آن وقت باید گفت «پوچ‌گرایی، منطق هیچی به‌عنوان چیزی است که می‌گوید نیستی هست» (Cunningham, 2002: first page & 105-108)؛ اما اگر به توصیفات قانع شویم، دست‌کم به این طریق می‌توان زمینه‌هایی را که نفی‌های پوچ‌گرایی در آن زمینه‌ها عمل می‌کند، بازشناسی کرد و پوچ‌گرایی را به شیوه‌های مختلفی صورت‌بندی کرد.

## ۸- معادل‌های فارسی پوچ‌گرایی

در فارسی سه معادل رایج برای نیهیلیسم وجود دارد: نیست‌انگاری، پوچ‌گرایی و هیچ‌انگاری. همچنین، خود لفظ نیهیلیسم نیز بدون ترجمه استفاده می‌شود. بعضی نیز معتقدند که «نیهیلیسم» در زبان فارسی به اندازه کافی کلمه‌آشنایی هست که نیاز نباشد آن را معادل‌سازی کنیم. باید گفت اول اینکه این واژه فقط برای مخاطب فلسفی آشناست و دوم اینکه شاید فقط واژه آن آشنا باشد و گرنه همان‌طور

واژه هیچ‌انگاری برای بیان دلالت‌های نشانه‌شناختی، سیاسی و متافیزیکی نیهیلیسم مناسب است.

به این ترتیب، برای معادل‌سازی نیهیلیسم دو راه وجود دارد. یا اینکه چون هیچ‌کدام از معادل‌ها مکفی نیستند، از همان واژه نیهیلیسم استفاده شود. با این کار از پراکندگی و چنددستگی معادل‌ها در زبان فلسفی جلوگیری می‌شود، اما در عوض صورت مسئله هم پاک شده است. راه دوم، انتخاب یکی از این معادل‌هاست که هر چند کاملاً ایدئال نیست، کمک می‌کند تا فارسی‌زبانان، هنگام به‌کاربردن واژه، میان تجربه‌های دیگرشان از آن واژه، با معنای متن ارتباطی زنده احساس کنند. مثلاً تجربه‌های دیگرشان از واژه هیچ و هیچی کمک کند تا معنای متن را به‌طور زنده دریافت کنند.

نگارنده آشناترین واژه برای فارسی‌زبانان یعنی «پوچ‌گرایی» را توصیه می‌کند. این واژه به‌طور مؤثری جنبه‌اگرستانسیال نیهیلیسم را که از مهم‌ترین جنبه‌های نیهیلیسم است، در خود لحاظ کرده است. وقتی به فارسی‌زبان گفته شود فلانی آدم پوچی است، می‌توان انتظار داشت که تصور کند فلانی زندگی را بی‌معنا یافته است، هدف و غایتی برای زندگی‌اش ندارد، رابطه واقعی و مؤثری با خداوند ندارد، خوب و بد برای او فرقی نمی‌کند، به دنبال کشف حقیقت نیست، به دنبال فعالیت سیاسی نیست و شاید هنر و زیبایی به او انگیزه‌ای برای زندگی نمی‌دهد. نیست‌انگاری و هیچ‌انگاری، به نسبت واژه‌های کم‌کاربردتری هستند و می‌توان تصور کرد که فارسی‌زبان در مواجهه با آنها دچار ابهام شوند.

اشکال انتخاب «پوچ‌گرایی» آن است که جنبه فلسفی‌تر نیهیلیسم یعنی «نفی» را که در نیهیلیسم متافیزیکی و معرفت‌شناختی اهمیت دارد، به‌طور مستقیم پوشش نمی‌دهد؛ اما این طبیعی است؛ زیرا

حتی خود نیهیلیسم هم به‌عنوان یک واژه، همه دلالت‌های نیهیلیسم فلسفی را در خود ندارد. فلسفه می‌تواند پیچیده و دشوارفهم باشد، اما وقتی فهم آن فقط منوط به ابداع واژه‌هایی باشد که برای کاربران زبان بیگانه است، در خطر خودمحوری و خودقرنطینه‌سازی قرار می‌گیرد. هر واژه فلسفی حتی برای کاربران زبان اصلی، فقط تا حدی حامل معنای موضوع فلسفی است و مابقی معانی با مطالعه بحث فلسفی روشن خواهد شد. همچنین، بهتر است تا حد امکان برای ترجمه «ابزورد<sup>۱</sup>» از واژه «معناباختگی» استفاده کرد و از کاربرد معادل «پوچی» پرهیز کرد تا تشابه لفظی پوچی و پوچ‌گرایی، خواننده را به اشتباه نیندازد.

### نتیجه‌گیری

بحث با طرح این پرسش آغاز شد که چگونه می‌توان پوچ‌گرایی را تعریف کرد و ارائه تعریف تا چه حد به شناختن پوچ‌گرایی کمک می‌کند. در پاسخ به این سؤال باید گفت تعاریف پوچ‌گرایی بر مبنای نفی‌ها شکل می‌گیرند؛ پس می‌توان گفت این تعاریف‌ها، صرفاً توضیحاتی درباره نه‌گفتن هستند؛ توضیحاتی درباره «چگونه نه‌گفتن» و «به چه چیزی نه‌گفتن». پس نظریه‌هایی که تفکرات پیشین خود را از ریشه نفی کرده‌اند، به یک معنای نسبی، پوچ‌گرایانه هستند و در عین حال «ممکن است» نسبت به اندیشه‌های متأخر خود، ایجابی تلقی شوند. اگزیستانسیالیست‌هایی که تا چند دهه قبل تصور می‌شد پوچ‌گرا هستند، با روی کار آمدن تفکرات پسامدرنیستی، اکنون به نظر می‌رسد جست‌وجوگران معنای انسانی برای زندگی بوده‌اند.

<sup>1</sup>. the absurd

پاسخی باید وجود داشته باشد. یعنی پرسش را به پرسش می‌کشد. سؤالات ما لزوماً پاسخ‌دانی نیستند. اصلاً لزوماً سؤالات معناداری نیستند.

۵. پوچ‌گرایی طرز فکری استثنائی است. تفکری که در سراسر تاریخ اندیشه و در جنبه‌های مختلف آن حضور داشته است، ولی با این حال، هیچ‌وقت تعریف و پایگاه مشخصی نداشته و کمتر فیلسوفی خود را ملقب به آن دانسته است. این موضوع می‌تواند یک مزیت برای پوچ‌گرایی محسوب شود؛ زیرا آرمان فلسفه انتقادی، اندیشه‌ای است که خود و بیرون از خود را نقد می‌کند و هیچ‌وقت در دام امور جزئی و تعریف‌پذیر نمی‌افتد؛ اما در عین حال، تفکری انتزاعی و غیرعمل‌گرا نیست؛ بلکه کنش‌گر و تأثیرگذار است؛ هرچند دربارهٔ پوچ‌گرایی، این کنش در اکثر اوقات، سلبی و ویران‌گر است.

### منابع

بکت، ساموئل. (۱۳۹۵)، *مالوی*، ترجمهٔ سهیل سه می، تهران: ثالث.

----- (۱۳۹۷)، *مالون می‌میرد*، ترجمهٔ سهیل سمی، تهران: ثالث.

بودریار، ژان. (۱۳۹۳)، *نظام‌اشیا*، ترجمهٔ پیروز ایزدی، تهران: ثالث.

----- (۱۳۹۷)، *وانموده‌ها و وانمود*، ترجمهٔ پیروز ایزدی، تهران: ثالث.

جواهری‌فر، نگین. (۱۳۹۴)، *پوچ‌گرایی در هنر فمینیستی*، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی-مرکزی.

دانچف، آلکس. (۱۳۹۸)، *صلد مانیفست: مانیفست‌های هنرمندان از فوتوریست‌ها تا استاکیست‌ها*، ترجمهٔ مهدی امیرخانلو، تهران: هنوز.

سؤال اصلی که در شروع بحث مطرح شد این بود که چگونه می‌توانیم دربارهٔ هیچی حرف بزنیم و چطور می‌شود در فلسفه دربارهٔ چیزی بحث کرد که ادعا می‌شود نیست. باتوجه‌به رویکردهای مختلف پوچ‌گرایان، می‌توان گفت پوچ‌گرایی دراصل، نه مدعایی دربارهٔ «نیست»، بلکه پاسخ به مدعایی دربارهٔ «هست» است. پس پوچ‌گرایی به یک معنا نوعی انکار است؛ انکار هر قلمرویی از شناخت یا ارزش، و در نهایی‌ترین شکل آن، انکار هست. و از همین حیث است که درمقابل متافیزیک قرار می‌گیرد؛ بنابراین:

۱. درمقابل متافیزیک، پوچ‌گرایی قرار گرفته است و درمقابل هر فلسفه‌ای، پوچ‌گرایی آن فلسفه.

۲. پوچ‌گرایی فقط یک طرز فکر مستقل نیست؛ بلکه روشی برای آزمودن متافیزیک و هر فلسفهٔ دیگر است. یک نظریهٔ سیاسی زمانی می‌تواند بگوید «عدالت فلان‌طور برقرار می‌شود» که به این ادعا پاسخ دهد که «عدالت هرگز برقرار نمی‌شود». یک نظریهٔ اخلاقی با رسیدن به نتیجهٔ «باید این‌طور عمل کنیم» کامل نمی‌شود؛ بلکه باید به مدعای «مطلقاً مهم نیست چطور عمل کنیم» نیز پاسخی قانع‌کننده داده باشد.

۳. پوچ‌گرایی بدیهی‌بودن موضوعات فلسفی را به پرسش می‌کشد. فلسفهٔ هنر با این فرض آغاز می‌شود که زیبایی لذت‌بخش، مطلوب و تعالی‌بخش است. پوچ‌گرایی فرض می‌کند که هنر بی‌فایده و ابزار خودارضایی هنرمند یا شکل پیچیده‌ای از ابزارهای خودنمایی برای جفت‌گیری جنسی است. مجبور نیستیم بدیهی فرض کنیم حقیقتی وجود دارد که باید آن را بشناسیم. چون خواهان برقراری عدالت هستیم، لزوماً نمی‌توانیم آن را محقق کنیم. چون به دنبال معنایی برای زندگی می‌گردیم، لزوماً آن را نمی‌یابیم.

۴. پوچ‌گرایی بدیهی‌بودن خود فلسفه را هم به پرسش می‌کشد؛ اینکه برای کلی‌ترین سؤالات ذهن ما



- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۹۵)، *فرهنگ و ارزش*، ترجمه امید مهرگان، تهران: گام نو.
- هایدگر، مارتین. (۱۳۸۳)، *متافیزیک چیست؟*، ترجمه سیاوش جمادی، تهران: ققنوس.
- (۱۳۹۵)، *مسائل اساسی پدیدارشناسی*، ترجمه پرویز ضیاءشهابی، تهران: مینوی خرد.
- هدایت، صادق. (۱۳۸۳)، *بوف کور*، تهران: انتشارات صادق هدایت.
- Alvarez, M. (1994), "Radical Interpretation and Semantic Nihilism: Reply to Glock", *The Philosophical Quarterly*, 44(176), 354-360.
- Blocker, G. (1974), *The Meaning of Meaninglessness*, Dordrecht: Springer Netherlands.
- Braun, D. & Sider, T. (2007), "Vague, So Untrue", *Nous* 41(2), 133-156.
- Camus, A. (1991), *The Myth of Sisyphus and Other Essays*, Translated by Justin O'Brien, New York: Vintage Books.
- Carr, K. (1992), *The banalization of nihilism: twentieth-century responses to meaninglessness*, Albany: State University of New York Press.
- Crosby, D. (1998), "Nihilism", In *The Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Taylor and Francis, Retrieved 19 Oct. 2019, from <https://www.rep.routledge.com/articles/the-matic/nihilism/v-1>. doi:10.4324/9780415249126-N037-1
- Cunningham, C. (2002), *Genealogy of nihilism: philosophies of nothing and the difference of theology*, London New York: Routledge.
- Dahlstrom, D. (2010), "Negation and Being", *Review of Metaphysics*, 64(2), 247-271.
- Diken, B. (2009), "Nihilism", Milton Park, Abingdon, Oxon New York, NY: Routledge.
- Gillespie, M. (1996), *Nihilism before Nietzsche*, Chicago: University of Chicago Press.
- Goudsblom, J. (1980), *Nihilism and culture*, Oxford: Blackwell.
- راسل، برتراند. (۱۳۸۸)، *تمیسم منطقی*، ترجمه جلال بیکانی، تهران: علم.
- زاهد، فیاض. (۱۳۹۲)، *پست مدرنیسم و تأثیر نیهیلیسم بر آن*، پژوهش‌های معرفت‌شناختی، ۲(۵)، ۱۷-۱.
- سیوران، امیل. (۱۳۹۷)، *قطعات تفکر*، ترجمه بهمن خلیقی، تهران: مرکز.
- شهبازی، محمود. و وفایی خوش، قدرت‌الله. (۱۳۹۳)، «بررسی تطبیقی تشاوم در آثار ابوالعلاء المعری و صادق هدایت: «اللزومیات» و «زننده‌گور»»، دومین همایش ملی ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ۱۳ شهریور ۱۳۹۳.
- طاهری، قدرت‌الله. و اسمعیلی‌نیا، فاطمه. (۱۳۹۲)، «بازتاب جلوه‌های معنا‌باختگی در آثار صادق هدایت»، *متن‌پژوهی ادبی*، ۱۷(۵۶)، ۸۵-۱۰۶.
- لویناس، امانوئل. (۱۳۹۸)، *از وجود به موجود*، ترجمه مسعود علیا، تهران: ققنوس.
- کرباسی‌زاده اصفهانی، علی. و امامی، سیده‌آزاده. (۱۳۹۴)، *نیست‌انگاری؛ خاستگاه، اقسام و پیامدهای آن از منظر نیچه*، متافیزیک، ۷(۲۰)، ۹۳-۱۱۰.
- کریچلی، سایمون. (۱۳۹۷)، *خیلی کم... تقریباً هیچ: مرگ، فلسفه، ادبیات*، ترجمه لیلا کوچک‌منش، تهران: نی.
- کلوس، فرنک. (۱۳۹۷)، *هیچ*، ترجمه فیروز آرش، تهران: فرهنگ معاصر.
- لیوتار، ژان فرانسوا. (۱۳۹۳)، *نانسانی: تأملاتی در باب فلسفه زمان*، ترجمه محمدعلی جعفری، تهران: مولی.
- نصیری جلودار، غلامحسین. (۱۳۷۸)، *تعامل نیست‌انگاری و مدرنیته در اندیشه سیاسی نیچه*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تهران.

- Nietzsche, F. (1873), "On truth and lies in a nonmoral sense" from the *Nachlass*, Tr. Walter Kaufmann, Ebook retrieved from <http://www.geocities.com/thenietzschechannel/tls.htm>.
- Pratt, A. (2019), "Nihilism", In *Internet Encyclopedia of Philosophy*, Retrieved from <https://www.iep.utm.edu/nihilism/>.
- Reicher, M. (2019), "Nonexistent Objects", in *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2019 Edition), Edward N. Zalta (ed.), Retrieved from <https://plato.stanford.edu/archives/win2019/entries/nonexistent-objects/>.
- Slocombe, W. (2003), *Postmodern Nihilism: Theory and Literature*, (Doctoral dissertation, University of Wales, Cardiff, Wales, UK). Retrieved from <https://philpapers.org/archive/DWOTMO>.
- Sontage, S. (2002), "The Aesthetics of Silence", in *Styles of Radical Will*, New York: Picador USA, (First published in 1967).
- Tongeren, P. (2018), *Friedrich Nietzsche and European nihilism*, Newcastle upon Tyne: Cambridge Scholars Publishing.
- Toribio Vazquez, J. L. (2020), Nietzsche's shadow: On the origin and development of the term nihilism, *Philosophy & Social Criticism*, <https://doi.org/10.1177/0191453720975454>
- Veit, W. (2019), "Existential Nihilism: The Only Really Serious Philosophical Problem", *Journal of Camus Studies* 2018, Carnegie Mellon University, 211-232.
- Hegel, G. W. F. (2010), *The Science of Logic*, Translated by George di Giovanni, Cambridge: Cambridge University Press.
- Jackson, T. (1995), "Nihilism, Relativism, and Literary Theory", *SubStance*, 24(3), 29-48.
- Katz, D. (2000), "Epidemic of Enough: Beckettian Sufficiencies", In *Nihilism Now!: Monsters of Energy* (Ansell Pearson, K. & Morgan, D.), NY: St. Martin's Press.
- Kline, P. (2017), *Passion For Nothing: Kierkegaard's Apophatic Theology*. (Doctoral dissertation, Vanderbilt University, Nashville, US).
- Krellenstein, Marc. (2017), "Moral nihilism and its implications", *Journal of Mind and Behavior*, 38(1), 75-90.
- Lebovic, N. (2015), "The history of nihilism and the limits of political critique", *Rethinking History*, 19(1), 1-17. DOI: 10.1080/13642529.2014.913942
- Lewis, C. (2017), *After The Death Of God: From Political Nihilism To Post-Foundational Democracy*, (Doctoral dissertation, York University, Toronto Ontario, Canada).
- Metz, T. (2013), "The Meaning of Life", in *Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2013 Edition), Edward N. Zalta (ed.). Retrieved 19 Oct. 2019, from <https://plato.stanford.edu/archives/sum2013/entries/life-meaning/>.
- Morioka, Masahiro (ed.), (2015), *Reconsidering Meaning in Life: A Philosophical Dialogue with Thaddeus Metz*, Tokyo: Journal of Philosophy of Life, Waseda University.

پی‌نوشت

ا. Being, the indeterminate immediate is in fact nothing, and neither more nor less than nothing.

ب. Only finitely is it true that something is better than nothing, where the infinite is concerned, the opposite holds - nothing is better than something.

ج. تغییر اتفاقی موقت در میزان انرژی در یک نقطه از فضا.